

هر کودک به یک قهرمان نیاز دارد

سخنرانی ریئا پیرسون از مجموعه تد



را اشتباه درس دادم. بنابراین فردایش که به کلاس رفتم به بچه ها گفتم ببینید بچه ها من باید از شما عذرخواهی کنم. من کل درس را اشتباه به شما یاد دادم، ببخشید. آن ها هم گفتند اشکالی ندارد خانم پیرسون، شما آن قدر هیجان زده بودید که ما چیزی نگفتیم (خنده حاضران).

جمله ای که به بخشی از شما تبدیل می شود

من کلاس های خیلی سطح پایین هم داشتم، آن قدر دانش آموزان از لحاظ علمی ضعیف بودند که من به گریه می افتادم و از خودم می پرسیدم چگونه می توانم این گروه را از چیزی که هستند به آن چیزی که باید باشند، برسانم؟ این کار بی نهایت سخت بود. که من چگونه باید عزت نفس یک بچه و همین طور وضعیت تحصیلی اش را بالا ببرم؟

در پیش خواهی داشت. بدون این که لازم باشد که بگویم همه می دانیم که برخی این توانایی را دارند که ارتباط سالم و مناسبی برقرار کنند و برخی این توانایی را ندارند.

یادگرفتن چیزهای ساده

«استفان کوی^۱» می گفت شما باید بخشی از موارد ساده را یاد بگیرید؛ مثلاً باید اول سعی کنید دیگران را بفهمید، نه این که منتظر باشید دیگران شما را بفهمند. چیزهای ساده ای مثل معذرت خواستن وجود دارد. تا حالا به این فکر کرده بودید که اگر از یک کودک عذرخواهی کنید، مطمئناً شوکه خواهد شد؟ یک بار داشتم نسبت ها را درس می دادم، ((با خنده)) راستش را بخواهید من ریاضی ام زیاد خوب نیست ولی دارم روی آن کار می کنم) وقتی برگشتم و نوشته های معلم دیگر را دیدم، فهمیدم که کل موضوع

3. Stephen Richards Covey

مُروادات آن ها است. «جیمز کامرون^۱» می گوید، هیچ یادگیری معنا داری بدون روابط درست و معنی دار اتفاق نمی افتد. «جورج واشنگتن کارور^۲» می گوید، یادگیری درک روابط است و همه حاضران در این اتاق در طول عمرشان حداقل تحت تأثیر یک معلم یا یک بزرگ ترقی قرار گرفته اند. برای سال های طولانی من مردم را هنگام تدریس تحت نظر داشتم و بهترین و بدترین افراد را دیدم. یک بار همکاری به من گفت به من حقوق نمی دهند که بچه ها را دوست بدارم بلکه آن ها به من حقوق می دهند تا به آن ها درس بدهم در نتیجه بچه ها هم باید یاد بگیرند و السلام. من به او گفتم، می دانی بچه ها از آن هایی که متنفر هستند چیزی یاد نمی گیرند؟ او گفت: تو شعار می دهی من در جواب او گفتم تو سالی طولانی و مشقت باری را

1. James Francis Cameron
2. George Washington Carver

من تمام زندگی ام را در مدرسه، راه مدرسه و یا در حال صحبت کردن درباره اتفاقات مدرسه بودم. والدین من هر دو معلم بودند، مادر بزرگ و پدر بزرگ مادری من هم معلم بودند و در طی چهل سال گذشته، من هم همین شغل را داشتم. بنابراین بدون این که لازم به گفتن باشد در طول این سال ها من این شانس مشاهده سیر تحولات آموزشی را داشته ام. از زوایای مختلف بعضی از این تحولات مثبت بوده و گاهی زیاد مفید نبوده اند.

ما می دانیم چرا بچه ها اخراج می شوند و یا درسشان را یاد نمی گیرند مثلاً فقر، فرار از مدرسه، تأثیر رفیق ناباب و... بر عملکرد دانش آموزان تأثیر می گذارد. ما می دانیم چرا، ولی درباره یک چیز هیچ وقت بحث نمی کنیم یا خیلی خیلی کم بحث می کنیم و آن اهمیت ارتباط انسانی و



این که او میراثی از روابط انسانی به جا گذاشته بود که این میراث هیچ وقت نابود نمی شود.»

هر معلمی یک بازیگر حرفه‌ای است

آیا شما همه دانش آموزان خود را دوست خواهید داشت؟ البته که نه و شما می دانید که لجبازترین دانش آموزانان هیچ وقت غائب نیستند. شما همه آن‌ها را دوست نخواهید داشت و لجبازها به دلیلی همیشه حاضر هستند و آن دلیل ارتباط و روابط انسانی است. در حالی که شما همه آن‌ها را دوست ندارید، مهم آن است که آن‌ها هیچ وقت این را نفهمند. بنابراین هر معلمی یک بازیگر حرفه‌ای نیز هست و ما مجبوریم وقت‌هایی که حس کار کردن نداریم، کار کنیم. ما از سیاست‌هایی پیروی می‌کنیم که معقول به نظر نمی‌رسند، ولی به هر حال آن‌ها را تدریس می‌کنیم چون این شغل ماست. تعلیم و تعلم باید لذت بخش باشد. چقدر دنیای ما مقتدر خواهد شد اگر ما کودکانی داشتیم که از ریسک کردن و فکر کردن نمی‌ترسیدند و هر کدام یک قهرمان داشتند؟ هر کودکی لیاقت یک قهرمان را دارد، یک بزرگ سال که هیچ وقت از آن‌ها ناامید نمی‌شود، کسی که قدرت ارتباط را درک می‌کند و اصرار دارد که آن‌ها می‌توانند بهترین باشند. آیا این شغل سختی است؟ کاملاً، ولی غیرممکن نیست. ما می‌توانیم این کار را انجام بدهیم، ما معلم هستیم و ما برای ایجاد تفاوت زاده شده‌ایم. ■

سؤال را درست جواب دادی، همه را اشتباه جواب ندادی و ادامه دادم؛ وقتی این را مرور کنیم امتحان بعدی بهتر خواهد بود، مگر نه؟ او گفت: بله، خانم من می‌توانم بهتر از این امتحان بدهم. می‌دانید نمره ۱۸- همه زندگی آدم را می‌مکد. در حالی که ۲+ یعنی همه را بد جواب ندادم.

الگویی مناسب و میراثی از روابط انسانی

در طول سالیانی که مادرم تدریس می‌کرد او را می‌دیدم که زنگ تفریح را به مرور درس می‌گذراند، عصرها برای بچه‌های ضعیف کلاس خصوصی می‌گذاشت، شانه، کره بادام زمینی و بیسکویت می‌خرید و زیر میز می‌گذاشت تا به بچه‌هایی که گرسنه بودند، بدهد و لیف و صابون برای بچه‌هایی که بوی خوب نمی‌دادند، می‌خرید. (ببینید زیرا درس دادن به بچه‌هایی که بوی دهند سخت است) بنابراین مادرم این چیزها را زیر میز داشت. سال‌های بعد وقتی که بازنشسته شد، من بعضی از همان بچه‌ها را می‌دیدم که می‌آمدند و به مادرم می‌گفتند: خانم واکر شما زندگی من را تغییر دادید. شما کاری کردید که من حس کنم کسی هستم که قبلاً از ته قلبم باور نداشتم و من می‌خواهم شما ببینید من به کجا رسیدم. «وقتی مادر من در سن ۹۲ سالگی درگذشت، در مراسم تشییع او به قدری دانش‌آموزانش آمده بودند که باعث شد من به گریه بیفتم، نه به خاطر این که او از میان ما رفته بود، بلکه به خاطر

یک سال، ایده‌ای عالی به ذهنم رسید. من به همه دانش‌آموزانم گفتم شما برای شرکت در کلاس من ارزیابی شدید چون من بهترین معلم شهر هستم و شما هم بهترین دانش‌آموزان هستید، بنابراین آن‌ها از عمد شما را در کلاس من قرار دادند یکی از دانش‌آموزان پرسید: واقعاً؟ من هم گفتم بله واقعاً، بیایید به بقیه کلاس‌ها این را ثابت کنیم و نشان بدهیم که چه کسی هستیم. بنابراین وقتی از راهروهای مدرسه رد می‌شوید، نباید سروصدا کنید چون بقیه حسودیشان می‌شود و شما فقط باید راه خودتان را بروید. من جملاتی را به آن‌ها گفتم که با خودشان تکرار کنند: «من آدم مهمی هستم. وقتی آدم فرد مهمی بودم، وقتی می‌روم فرد بهتری هستم. من قدرتمند هستم. من قوی هستم. من لایق درسی هستم که این‌جا می‌خوانم. من کارهایی برای انجام دادن دارم. من فردی هستم که می‌توانم دیگران را تحت تأثیر قرار دهم.» سپس دانش‌آموزانم بلند گفتند بله و من گفتم اگر این جملات را زیاد بگویید، تبدیل به بخشی از شما می‌شود. چند روز بعد امتحانی با بیست سؤال گرفتم. یک دانش‌آموز هجده سؤال اشتباه داشت که من روی ورقه او نوشتم ۲+ و یک صورت خندان کشیدم. او پیش من آمد و با تعجب پرسید: خانم پیرسون این نمره دو هست؟ من گفتم: بله، او گفت: پس این صورت خندان برای چیست؟ من گفتم چون تو در راه درست قرار گرفتی و دو